



مشکلات درونی و بیرونی روزنامه‌نگاری در آلمان



کاظم امیری*

● عجز و ناتوانی رسانه‌های جمعی
در ارائه گزارش درست جنگ خلیج فارس و جعل و کذب اخبار
نشان داد که امروزه حکومتها از
مطبوعات همچون ابزار کنترل و تسلط بر توده‌ها استفاده می‌کنند.

«آقای کونر وقتی به آقای ویر برخورد کرد، از ویر شنید: «من یک مخالف جدی روزنامه‌ها هستم. من هیچ روزنامه‌ای نمی‌خواهم.» آقای کونر در جواب گفت: «من هم یک مخالف جدی روزنامه‌ها هستم، ولی من روزنامه دیگری می‌خواهم»

«برتولت برشت»

عجز و ناتوانی رسانه‌های جمعی در ارائه گزارش درست جنگ خلیج فارس و جعل و کذب اخبار نشان داد که امروزه حکومتها از مطبوعات همچون ابزار کنترل و تسلط بر توده‌ها استفاده می‌کنند. در جریان جنگ دیده شد که رسانه‌های جمعی دروغ می‌گویند، فریب می‌دهند و هر جا که لازم شد، دست در دست «سیا» و «پنتاگون» و ژنرال‌های نظامی می‌گذارند. این موضوع، دلایل متفاوتی داشت و دارد. پیش از همه سانسور نظامی از درج و پخش هر گونه اخبار واقعی جلوگیری کرد. نظامیان آمریکا - آن طور که خود فرمانده نظامی شوارتسکف می‌گفت - پیشتر جنگ ویتنام را در تلویزیون و مطبوعات باخته بودند و این بار می‌خواستند جنگ را در کلمه (مطبوعات) و تصویر (تلویزیون) هم ببرند. و بردند. سانسور نظامی در این جریان نقش تعیین‌کننده‌ای داشت، ولی عوامل فراوان دیگری هم هستند که جلوی آزادی کار روزنامه‌نگاران و تنوع افکار را می‌گیرند. مهمترین عامل، «تمرکز مطبوعات» در نزد تعداد انگشت‌شماری از سرمایه‌داران است که سبب شده، مطبوعات تنها صدای آنها را منعکس کنند. دلیل دیگر، «تجاری شدن» رسانه‌های جمعی است. این امر باعث شده که تیراژ، فروش و سود بر، روشنگری، نقد و آموزش ترجیح داده شود. «سانسور و خود سانسوری» روزنامه‌نگاران عامل دیگری است که در کنار عوامل دیگر از ارائه واقعیت جلوگیری می‌کند. این نکات، مسائلی هستند که در این مقاله مورد کنکاش و ارزیابی قرار می‌گیرند.

● مشکلات بیرونی

۱. تمرکز رسانه‌های عمومی و پیامدهای آن امروزه در آلمان و سایر کشورهای متروپل، رسانه‌های عمومی در دست تعداد خیلی از سرمایه‌داران قرار دارند. تمرکز رسانه‌های عمومی، سیاست مطبوعاتی جدیدی را به دنبال داشته است: اطلاعات و سرگرمی بسیاری از نظریه‌پردازان، رسانه‌های عمومی را سرگرم‌کننده می‌نامند. از سوی دیگر تمرکز مطبوعات این خطر را در پی دارد که گردانندگان و دارندگان آن می‌توانند افکار عمومی را به سوی منافع خود سوق دهند.

برای توضیح تمرکز مطبوعات کافی است به تعداد انتشارات آنها و روزنامه‌ها در آلمان توجه کنیم. تعداد انتشارات آنها از ۶۲۴ در سال ۱۹۵۴، به ۵۱۷ در سال ۱۹۶۵ کاهش یافته است. و اکنون تنها نیمی از آنها فعالیت دارند. همچنین، تعداد روزنامه‌ها (به مثابه واحد مطبوعاتی) از ۲۲۵ در سال ۱۹۵۴، به تدریج به ۱۸۳ در سال ۱۹۶۴، و سپس به ۱۴۰ در سال ۱۹۷۱ تنزل یافته است. در حال حاضر، تنها ۱۲۰ واحد

مطبوعاتی وجود دارد. با توجه به تعداد روزنامه‌ها در جمهوری وایمار که به ۴۷۰۳ می‌رسید (۱)، متوجه می‌شویم چگونه قدرت در دست اقلیت ناچیز تمرکز یافته است.

از این رو، می‌توان گفت که تمرکز مطبوعات، باعث کاهش تعدد افکار شده است. هلموت آرت^۱ معتقد است که در رقابت مطبوعاتی کنونی بین تعداد کمی واحد مطبوعاتی، ابدأ نمی‌توان از افکار عمومی حرف زد زیرا این افکار عمومی نیست که مطبوعات را مشخص می‌کند، بلکه مطبوعات است که افکار عمومی را می‌سازد. کسانی که بازار و ابزارهای تعیین فرآیند بازار را در دست دارند، می‌توانند نظرها و افکار خود را به جای افکار عمومی بشناسند و به مردم قالب کنند این امر هم در زمینه سیاسی و هم در زمینه فرهنگی صادق است. (۲)

از سوی دیگر، تمرکز مطبوعات به معنی کاهش قدرت قضاوت شهروندان است. زیرا تشخیص درست‌نادرست، زمانی عملی است که امکان دسترسی به اطلاعات و منابع اطلاعاتی مختلف و تبادل افکار بین توده مردم فراهم باشد. مولر ماینینگن^۲ خطرات تمرکز مطبوعات را چنین جمع‌بندی می‌کند: روزنامه‌ها و مجلاتی که به صورت مراکز انتشاراتی بر نفوذ اداره می‌شوند و تحت اراده واحد یا اراده اقلیت ویزامی قرار دارند، در واقع حاملان سلطه و قدرتند: سلطه بر خوانندگانی که در ضمن انتخاب کنندگان احزاب و پارلمان هم هستند به سلطه بر احزابی که باید سکوت کنند و گسرنه پس-گردنی می‌خورند. سلطه بر سایر انتشاراتیهای کوچک که به کنار زده شده‌اند، سلطه بر روزنامه‌نگارانی که در صورت آزادی عمل می‌توانند مضر و خطرناک باشند. در کل در چنین شرایطی، افکار عمومی کمتر می‌تواند آزادانه و همه جانبه رشد کند. (۳)

۲. تجاری شدن مطبوعات

مطبوعات در سالهای اخیر روز به روز به سوی تجاری شدن گام بر می‌دارند. هدف اولیه آنها دیگر نه روشنگری، بلکه در درجه اول کسب سود بیشتر است. از این رو، مشکل بتوان به لحاظ ذاتی تولید روزنامه‌نگاری را از تولید سرمایه‌داری جدا کرد، هر دو خصیصه کالایی دارند. زیرا هر دو «یک پیوند درونی بسرای رشد سودآور سرمایه‌داری را به نمایش می‌گذارند» (۴). بدین لحاظ در چنین مطبوعاتی نقد نمی‌تواند از مرزهای مشخصی فراتر رود و به نقد همه جانبه نظام سرمایه‌داری تبدیل شود. در این مطبوعات، هرگز واقعیت قدرت اقتصادی، و کار و بهره‌کشی نمی‌تواند طرح شود. زیرا ساختار آن بر یک واقعیت اقتصادی متکی است، واقعیتی که برای مطبوعات جایگاه مشخص و تعریف شده‌ای معین کرده است، چیزی که به قیمت نابودی خود مطبوعات تمام می‌شود (۵).

بیشتر روزنامه‌ها امروز به صفحات آگهی تبلیغاتی تبدیل شده‌اند. قیمت فروش یک روزنامه تقریباً برابر با یک سوم هزینه انتشار آن است. چهل سال پیش این رقم حدود دو سوم بود. بزرگترین بخش درآمد روزنامه‌ها، از آگهیهای تبلیغاتی تأمین می‌شود. از این رو، می‌توان گفت

1- H. Arndt
2- Müller Meiningen

که کار سردبیر روزنامه بر حول دو محور اصلی می‌چرخد بیشترین تیراژ و بیشترین آگهی تبلیغاتی. این موضوع شامل مجلات هم می‌شود. حتی مجلات معتبری نظیر اشپگل^۳ و اشترن^۴، حدود ۶۰ درصد از درآمدها را از آگهیهای تبلیغاتی تأمین می‌کنند.

این منبع درآمد سبب وابستگی شدید روزنامه‌ها و مجلات به شرکتها و صاحبان صنایع بزرگ می‌شود. این وابستگی، دست و پای روزنامه‌نگاران را می‌بندد و آزادی عمل آنها را محدود می‌کند. امروزه کمتر روزنامه‌ای می‌تواند بدون آگهی تبلیغاتی به حیات خود ادامه دهد. بسدین جهت، روزنامه‌ها مجبورند خواستها و امیال سفارش دهنده را هم در نظر بگیرند، چرا که ممکن است مقاطعه کار، آگهیهای خود را به روزنامه دیگری بدهد و یا با سایر همقطاران خود به تحریم جمعی روزنامه اقدام کند. امری که بارها اتفاق افتاده است. برای توضیح این مسئله، در زیر چند نمونه ذکر می‌شود:

● روزنامه راینشین پست^۵ در حول و حوش خبر ازدواج جدید رییس شرکت هورتون^۶ - کسی که به «پادشاه» ملقب است -، خبر خود کشی زن قبلی او را هم منتشر کرد. هورتون که از این مسئله بسیار عصبانی شده بوده، از سردبیر روزنامه خواست که روزنامه‌نگار مسئول خبر را فوراً اخراج کند. روزنامه از این کار خودداری کرد. هورتون نیز آگهیهای خود را از این روزنامه پس گرفت و شرکتهای تابع خود را هم به این کار وا داشت.

● در سال ۱۹۷۱، گونتر وراف^۷ مقاله افشاگرانه‌ای در مورد شرکت هورتون در مجله کنگرت^۸ به چاپ رساند. هورتون که از این مسئله سخت آزرده خاطر شده بود، مجله را تحریم کرد و فروش آن را در سوپرمارکت و کیوسکها ممنوع ساخت.

● اخیراً روزنامه‌ای با توجه به آمار زیاد تصادفات اتومبیل‌رانی، اتومبیل‌سواری را کاری خطرناک ارزیابی کرده بود. به همین دلیل، صنایع اتومبیل‌سازی به تحریم آگهیهای تبلیغاتی در این روزنامه اقدام کردند.

نمونه‌های فراوانی از این دست می‌توان برای مجلات و روزنامه‌های مهم و معتبر دیگر هم برشمرد. همه اینها بیانگر این امر هستند که چگونه عوامل فشار و سرکوب به طور غیر مستقیم بر مطبوعات حکم می‌رانند.

نتایج تجاری شدن مطبوعات را می‌توان چنین جمع‌بندی کرد: این مطبوعات نمی‌توانند مصرف‌کننده را در جهت نیازهای حقیقی و واقعی روشنگری کنند، زیرا به خاطر آگهیهای تبلیغاتی مجبورند منابع تولید کنندگان را در نظر بگیرند. در چنین شرایطی، مطبوعات نمی‌توانند سؤالی را طرح

کنند که خطری برای نظم موجود دارند، زیرا این کار، تیشه به ریشه خود زدن است. در فرآیند بازاری شدن، بخش بزرگی از مطبوعات به

3- Spiegel
4- STERN
5- Rheinischen post
6- Horton
7- Gunter Wallraff
8- Konkrete

مطبوعات سرگرم کننده تبدیل شده‌اند، مطبوعاتی که دیگر واقعیت را بی نقاب نمی‌کنند، بلکه آن را بیشتر می‌کوشانند. از این لحاظ، پاول ذات حق داشت زمانی که گفت: «آزادی مطبوعات در آلمان آزادی ۲۰۰ نفر آدم پولدار است تا نظراتشان را بسط و اراکه دهند.»^(۱)

● مشکلات درونی

۱. خود سانسوری

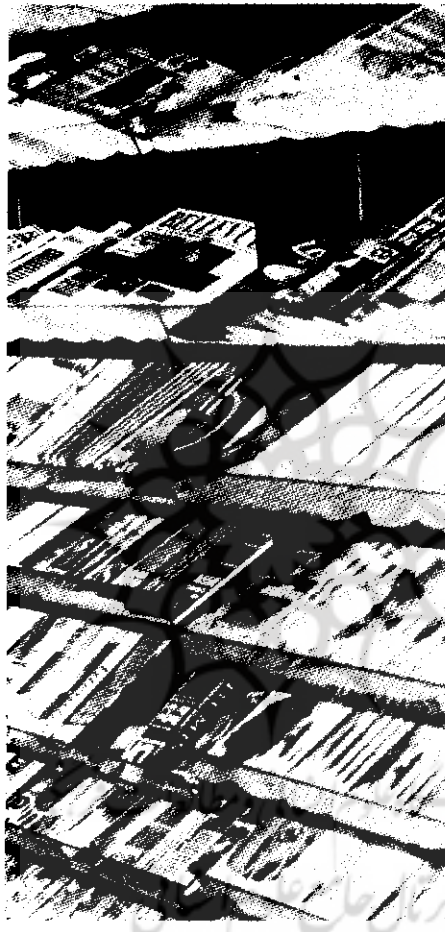
مسئله خود سانسوری، پدیده بسیار پیچیده و دارای اشکال مختلف است و هر شکل برای خودش پیچیدگیهای جداگانه‌ای دارد. در کل، خود سانسوری از یک سو محصول فرآیند ناآگاه روزنامه‌نگار است و از سوی دیگر، محصول مشترک جامعه و روزنامه‌نگار. حالت اول را که با عادات و آداب اجتماعی، قانونمندیهای عرفی و ناتوانی روزنامه‌نگار در پیوند است، می‌توان فرایند «ایدئولوژی زدگی» نامید. حالت دوم در ارتباط تنگاتنگ با سانسور است و بدین جهت، در اینجا تحت عنوان «سانسور و خود سانسوری» مورد توجه قرار می‌گیرد. این شکل از خود سانسوری، زیر فشارهای گوناگون از جمله فشار از بالا فشار احزاب و سازمانها و فشار گروههای قدرتمند اقتصادی به وجود می‌آید.

گریستیان مورگن اشتون^۹، صورت اول خودسازی را با نماد «دو کله»^{۱۰} با طنزی ظریف و زیبا توضیح داده است: «کله مصنوعی بر روی کله طبیعی و خلاف جهت آن قرار دارد، و برای آن فواید ذیل را تضمین می‌کند: الف) حمایت و پشتیبانی در مقابل ناگواریهای بیرونی که بی‌وقته کله طبیعی را آزار می‌دهند. ب) ارتقا و افزایش قدرت ادراک طبیعی: آدم با اعضای مصنوعی بهتر می‌شوند، تیزتر از عقاب می‌بینند، حس بویایی لطیفتری پیدا می‌کند، حس چشایی‌اش متنوعتر می‌شود... با این حال، آدم به هیچ چیز نیازی ندارد. آدم می‌تواند دستگاه را آن طوری تنظیم کند که دلش می‌خواهد. حتی می‌توان آن را روی «مرگ» تنظیم کرد. وقتی کله مصنوعی روی «مرگ» تنظیم شود، یک زندگی درونی بدون مزاحم امکان‌پذیر است. آدم می‌تواند خودش را در متراکمترین ازدحام توده‌های نیز تنها و منزوی کند. به علاوه آدم می‌تواند با کله مصنوعی راحتتر از کله طبیعی پول درآورد.»

همین موضوع را هانریش بیل در رمانش «محاصره دلسوزانه با مفهوم» ماشین‌ساز شدن^{۱۱} توضیح می‌دهد. در این رمان که سرگذشت «یک ناشر روزنامه است، فریچ تولم»^{۱۲} در حالی که سریع سوالات خبرنگاران پاسخ می‌دهد، همزمان در درونش به مسایل خانوادگی می‌اندیشد، تولم به ماشینی می‌ماند که با یک دکمه به راه می‌افتد، بدون فکر کردن و تعمق برای هر پرسشی جوابی دارد، جوابی که غلط هم نیست، زیرا به سبب «تکرار» در روح و جسم او حک شده است.^(۸)

اکنون بسیاری از روزنامه‌نگاران ماشینی شده‌اند. با کله مصنوعی می‌نویسند و با کله مصنوعی فکر می‌کنند. آنها برای بیشتر سوالات پاستهایی آماده دارند، پاستهایی که از آن خود آنها نیست، زبان نوشتاری آنها بیشتر به فرمولهای

9- Christian Morgenstern
10- Doppel Kopf
11- Automatismierung
12- Fritt Talm



● تمرکز مطبوعات،

باعث کاهش تعدد افکار و

کاهش قدرت قضاوت شهروندان

می‌شود.

قراردادی و دیکته شده شباهت دارد. پس از مدتی کافی است که بر دکمه فشار دهند تا نوشته باب میل سردبیر بیرون آید. این نوع خود سانسوری یک فرآیند ناآگاهانه است. روزنامه‌نگار وقتی از آن خبردار می‌شود که نوشته‌اش منتشر شده است، احساسی او را آزار می‌دهد: طوری دیگر می‌خواستیم بنویسیم. هیچ گونه «این همانی»^{۱۳} بین او و نوشته‌اش وجود ندارد. نیروهای نامرئی گوناگونی سبب شده‌اند که نوشته او چنین از آب درآید، بی آنکه خودش متوجه شود. گریستیان شوتز گریشتان^{۱۴} در مقاله‌ای در این مورد، از تجربه‌های شخصی خود درباره زبان، در روزنامه زایت^{۱۵}، می‌نویسد که پیش از شروع به کار در این روزنامه، زبان او طور دیگری بوده ولی بعد از مدتی کلمات و ساخت جملاتش مانند دیگر روزنامه‌نگاران این روزنامه شد. او سوگند می‌خورد که در هیچ جایی دستور عمل و آیین نامه‌ای در این مورد ندیده است. پس قضیه چیست؟ او، آن را چنین توضیح می‌دهد:

«اسطوره اذهان عمومی در قالب روزنامه‌های زایت یا اشپیگل، زندگی آن کس (روزنامه‌نگار) را تعیین می‌نماید که خود راه میل عقیده ساز^{۱۶} قلمداد می‌کند. من هر روز این اسطوره را در زندگی روزمره به مثابه ابر انسان تجربه می‌کنم، منی که به مثابه فرد تنها زیر سلطه آن مشغول به کارم. این اسطوره، کم‌کم به برادر بزرگ تبدیل می‌شود، برادر بزرگی که من آدمک، او را به فرماندهی رسانده‌ام: امری که به نیروی خود و به تنهایی محال بود»^(۹).

این نیروهای نامرئی هر روزه مانند سیل به درون روزنامه‌نگار رخنه می‌کنند، و به تدریج بخشی از وجود او می‌شوند. علنی نشدن و پنهان کاری بسیاری از روزنامه‌نگاران هم به این موضوع کمک می‌کند.

بسیاری از روزنامه‌نگاران بدون اسم یا با اسم مستعار مطلب می‌نویسند و بدین طریق می‌توانند مسئولیت را به گردن روزنامه مربوطه بیندازند. هستند روزنامه‌نگارانی که بر اساس سفارش می‌نویسند، آنها نه موضوع را انتخاب می‌کنند و نه محتوا را به عنوان یک «کار فرد» کارشان را فقط انجام می‌دهند، و از این طریق، کم‌کم یا کارشان، با زبانشان و با خودشان بیگانه می‌شوند.

این از خود بیگانگی و بیگانگی از کار، روزنامه‌نگار را به یک رفتار سه وجهی سوق می‌دهد: صرف نظر کردن، تبعید درونی، بی‌تفاوتی. در روند کار کم‌کم روزنامه‌نگار از زبان شخصی‌اش و از حق خود برای انتقاد صرف نظر می‌کند. خود را با جریان امور وفق می‌دهد، یا عقب‌نشینی می‌کند. او خود را درگیر کار و محتوای کارش نمی‌کند: برای او کار خودش و کار همکاران برابر است. هورست ریشتر^{۱۷} این وضعیت را با اصطلاح «فرار یا میانجیگری» مشخص کرده است. روزنامه‌نگار از انتقاد به خود و انتقاد به دیگران می‌گریزد. او از یک مجادله جدی با همکاران خود و سردبیر چشم می‌پوشد و تنها فراغت حقیرانه شخصی را پاس می‌دارد.

13- Identifikation

14-Christian schutz Gerstein

15- Zeit

16- Die Macher

17- Horst Richter

۴. سانسور و خودسانسوری

ماده ۵ قانون مطبوعات آلمان می‌گوید: «سانسور وجود ندارد» این قانون، آزادی روزنامه‌نگار را تضمین می‌کند. قانون اساسی آلمان به طور عام و قانون مطبوعات به طور خاص یکی از دموکراتیکترین قوانین اروپا و جهان است. اما متأسفانه قانون واقعیت‌طور دیگری است. این جا هم سانسور عمل می‌کند. البته نه آنگونه که در بعضی کشورهای غیردموکراتیک نظیر شیلی، آفریقای جنوبی، عراق... رایج است. سانسور در آلمان روشهای کاملاً ظریف و خاص خودش را دارد. این روشها کمتر به چشم می‌آیند.

ولی محدودیتها و فشارهای فراوانی برای روزنامه‌نگاران و مطبوعات ایجاد می‌کنند. در زیر، تنها فشارها و ابزار سرکوب که به خود سانسوری منجر می‌شوند، مورد توجه قرار می‌گیرند.

یکی از جدیدترین وسیله‌های فشار، انتشارات و مراکز نشر و طبع هستند. تمرکز مطبوعات و در واقع تمرکز مراکز نشر و طبع، در دست عده بسیار محدودی است. روزنامه‌نگار مجبور است تحت یک «قرارداد رسمی» در یکی از این مراکز شروع به کار کند. این قرارداد در واقع قرارداد وابستگی او هم هست روزنامه‌نگار اگر پا از گلیم خود فراتر نهد، اخراج می‌شود، و به خاطر همکاری مشترک بین مراکز نشر و طبع، در جای دیگر هم به دشواری می‌تواند کار پیدا کند. نکته قابل توجه این است که همچنان که بین پلیس اروپا همکاری مشترک وجود دارد، بین مراکز انتشاراتی در اروپا نیز همکاری رسمی و همه‌جانبه‌ای برقرار است. از این رو، اگر روزنامه‌نگاری در آلمان اخراج شود، در فرانسه هم به سختی می‌تواند کاری پیدا کند.

نکته دیگر، فشار احزاب و گروههای قدرتمند اجتماعی است. شاید در هیچ کشوری فشار و نفوذ احزاب بر مطبوعات به این اندازه قوی نباشد. بیشتر پست و مقامهای بالای رادیو و تلویزیون از طرف احزاب حاکم اشغال شده‌اند. مثلاً اگر در ایالت بایرن حزب CSU حزب حاکم است، مقامات گرداننده رادیو و تلویزیون هم از طرف این حزب انتخاب شده‌اند، و کافی است روزنامه‌نگاری پازمرزهای تعیین شده فراتر نهد، در آن صورت اخراج می‌شود یا او را به جایی دور افتاده و پست می‌فرستند.

جامه‌طلبی و تلاش برای ارتقای پست ورتبه، مسئله دیگری است که خود سانسوری روزنامه‌نگاران را تشدید می‌کند. این نکات، با مثالهایی از خود روزنامه‌نگاران آلمانی روشنتر می‌شود:

گرهارد مونتھی^{۱۸} یکی از مهمترین دلایل خود سانسوری را، از دست دادن محل کار می‌داند: «محل کار مهمتر از مخالف گویی است. هر کسی در درجه اول به خانهاش، بچه‌هایش بیمه خوب از طرف انتشاراتی و سنش فکر می‌کند»^(۱۰) و بدین گونه خود سانسوری فعال می‌شود. عوامل اقتصادی سبب می‌شوند که روزنامه نگار از استقلال فکری خود صرف نظر کند.

برخلاف تصوّراتی که در بیرون رایج است، روزنامه‌نگاری جزو شغلهایی است، که کمترین

18- Gerhard Monthey

درآمد را دارد. مزدی که یک روزنامه‌نگار می‌گیرد، جزو کمترین درآمدهای شغلی در آلمان است. و همین امر سبب می‌شود که بسیاری از روزنامه‌نگاران مبتذلترین چیزها را بنویسند. و این خود گونه‌ای از سانسور و خودسانسوری است، زیرا آنجا که شرایط اساسی برای شکوفایی فردی موجود نیست، انسان مجبور می‌شود خلاف میلش عمل کند، هستند روزنامه‌نگاران زیادی- حتی روزنامه‌نگاران خوب و با تجربه- که مبتذلترین چیزها را می‌نویسند و وقتی از آنها در این مورد سوال می‌شود، می‌گویند: «اگر من این کار را نکرده بودم، دیگری آن را انجام داده بود. و بدین شکل سانسور به هدفش می‌رسد: اطلاعات شهروند! عبارتی از کورت توخولسکی^{۱۹} به طرز جالبی در مورد این روزنامه‌نگاران صدق می‌کند. البته گفته او مربوط به ارتشیان است: «این ناکسان همیشه- وقتی اوضاع ناچور می‌شود- دو بهانه دارند، بهانه‌هایی که در تمام طول تاریخ جهان همراهشان بوده است: آنها یا فرمان داده‌اند یا فرمان را اجرا کرده‌اند و برای آن مسئولیتی به گردن نمی‌گیرند.»^(۱۱)

روزنامه‌نگاران زیادی در پی شهرت و پست و مقام هستند این کار- خواه آگاهانه و خواه ناآگاهانه نتیجه‌اش یکی است: پذیرش خط عمومی روزنامه اقتدار بالا بیهوا. آنها به تدریج با خط اصلی روزنامه یا رسانه جمعی هم‌منوا می‌شوند و به مرور یک سیستم فرودستی را شکل می‌دهند این دسته از روزنامه‌نگاران، در هر جبهتی می‌نویسند و برای شغلهایشان هیچ گونه اصولی نمی‌شناسند. فعالیت آنها بیشتر بر اصول بازدهی در نظام سرمایه‌داری متکی است: ترقی و ارتقای مقام. در این مجرا آنها حقیقت و زبان را قربانی ترقی شخصی خود می‌کنند. برای آنها نوشتن نه هدف، بلکه وسیله است و نویسندگانی که «آزادی مطبوعات را به سطح مادیات تنزل می‌دهد، در مقابل این اسارت درونی، شایسته اسارت بیرونی به عنوان مجازات است، [یعنی] سانسور، که بیشتر هستی او مجرد از اتاوست»^(۱۲)

بعضی از روزنامه‌نگاران خود سانسوری را نوعی زرنگی و نیرنگ و تاکتیک می‌دانند. در اینکه آدم باید واقعیت را بشناسد و خودش را به آن وفق دهد و در چارچوب واقعیت موجود و شرایط اجتماعی به‌طور تاکتیکی رفتار کند و در هر حال تیزهوشی و زرنگی بهتر از کله شقی است، حرفی نیست. گاه اینگونه تاکتیکی رفتار کردن نوعی هنر است، ولی باید مواظب بود که این تاکتیک کم‌کم به استراتژی تبدیل نشود. این نوع منش خیلی راحت به فرصت‌طلبی می‌انجامد و به خود سانسوری منتهی می‌شود. این امر خیلی آهسته آهسته شکل می‌گیرد. ابتدا روزنامه‌نگار از جمله‌های فرعی چشم‌پوشی می‌کند و بعد از جمله‌های اصلی، و کم‌کم آن طور می‌نویسد که بالا بیهوا می‌خواهند.

یک شکل ظریف خودسانسوری روزنامه‌نگاران آلمان، نتیجه رابطه بین آنها و دولت‌مردان است. روزنامه نگارانی هستند که رابطه تنگاتنگی با سیاستمداران دولتی، وزیران و وکیلان دارند آنها باهم پشت یک میز غذا می‌خورند، گپ می‌زنند و به کشورهای مختلف سفر می‌کنند. وزیرانی

19- Kurt Tucholsky

هستند که روزنامه‌نگارانی مخصوص خود دارند، صاحب‌هایشان با آنها صورت می‌گیرند، تصمیماتشان را آنها به مطبوعات منتقل می‌کنند... در شهر بن شوری مطبوعات کنار پارلمان قرار دارد که رابطه بین مطبوعات و سیاستمداران را بسیار آسان کرده است. در چنین شرایطی، از روزنامه‌نگاران انتظار نقد مواضع و اعمال و رفتار دولت‌مردان را داشتن، بیهوده است زیرا به قول معروف: «عیب دشمن را گفتن بسیار راحت‌تر است از عیب دوست را گفتن» البته روزنامه‌نگارانی هم هستند که شخصیت محکم و مستقلی دارند و در یک رابطه نزدیک هم می‌توانند استقلال فکری خود را حفظ کنند. اما متأسفانه کمتر روزنامه‌نگارانی چنین شخصیت آزاد منشانه‌ای دارند از این رو، با وجود چنین رابطه تنگاتنگی بین روزنامه‌نگاران و سیاستمداران همواره این خطر هست که مطبوعات نقش خود را به مثابه «رکن چهارم»^{۲۰} از دست بدهند، نقشی که کنترل رفتار و کردار حاکمان دولتی را در یک نظام دموکراتیک وظیفه خود می‌داند.

در پایان مایلم این نوشته را با گفتاری از اوستیسکی^{۲۱} به پایان برسانم:

روزنامه نگاری بود که به دست نازیها در اردوگاههای کار اجباری کشته شد. از نظر او تنها راه مقابله با خودسانسوری، این است که روزنامه‌نگار بزدل و فرصت طلب نباشد.

20- Vierte Gewalt
21- Kossietzky

1- Bundestagsdrucksache VI/892: Zwischenbericht der Bundesregierung über die Lage von Presse und Rundfunk in der BRD. In: **Massenkommunikationsforschung**. 1: Produktion. Hrsg. v. Dieter Propkop. Fischer Taschenbuch Verlag 1973. S. 74, 75, 76.

2- H. Arndt: **Die Konzentration in der Presse und die Problematik** des Verlegers-Fernsehens, Frankfurt 1967, S. 38.

3- Müller Meiningen. Zit. nach: Gerhard Grafe/Klaus Vogel: **Massenmedien als Unterrichtsgegenstand**, Ravensburg 1980, S. 21.

4- Huffschmid: **Ökonomische Macht und Pressefreiheit**. In: Die Auferstehung der Gewalt. Springerblockade und politische Reaktion in der Bundesrepublik. Hrsg. von Grossmann und O. Negt Frankfurt 1968. S. 35.

5- Ebda.
6- Paul Sethe. In: Gunter Waltraff: **Einige Erfahrungen mit den Schwierigkeiten beim Veröffentlichlichen der Wirklichkeit hinter Fabrikmauern**, in: Die Tabus der bundesdeutschen Presse. Hrsg. von Eckart Spoo. Carl Hanser Verlag München 1971, S. 24.

7- Christian Morgenstern. O. Angaben. In: Christian Schultz Gerstein: **Der Doppelkopf**. In: Die Schere im Kopf. Ober Zensur und Selbstzensur. Hrsg. v. Henryk M. Broder. Zweite Auflage. Bund Verlag GmbH Köln, 1976, S. 7.

8- Heinrich Boll: **Furchtorgliche Belagerung**. Verlag Klepenheuer & Witsch, Köln 1979.

9- Siehe Anm. Nr. 7, S. 10-11.

10- Gerhard Manthey: **Wo die Verleger der Blinddarm druckt**. In: Siehe Nr. 7, S. 132.

11- K. Tucholsky. In: Henryk M. Broder: **Intendent gegen den Rest der Firma**. Siehe Anm Nr. 7, S. 111.

12- K. Marx: **Debatte über Pressefreiheit**. In: MEGA, Band I, I, werke und Schriften bis Anfang 1844, Berlin 32, S. 222 f. In: Siehe Anm. Nr. 4, S. 37.